أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلوةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيّينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

##

## آرامش نفس، شرط غیرقابل‌اجتناب جلسات ذكر

 قبل از ورود به بحث حدیث شریف عنوان بصری، تذكر این نكته ضروری است كه از مرحوم والد رضوان اللَه علیه و اساتید ایشان مسموع است كه در جلسه ذكر و به‌طوركلی در جلسات عرفانی و معارف الهی، حضور ذهن، توجه به نفس، اطمینان، سكون و طمأنینه، شرط لایتغیر و لایتبدّل و غیرقابل‌اجتناب است.[[1]](#footnote-1) لذا دستور داریم كسی‌كه می‌خواهد نماز بخواند بهتر است چند دقیقه قبل از نماز با حالت‌

 سكوت بر سجاده‌اش بنشیند، توجه كند و ذهن خود را از مسائل متفرقه خالی نماید. به‌طوركلی در مواردی كه جنبه عبادی دارند، بهتر است افراد با حضور ذهن بیشتری حضور پیدا كنند.

## تذكر مرحوم علّامه طهرانی بر آثار سوء سخنرانی پیش از خطبه نماز جمعه‌

 یكی از اشكالات صحیح و بجای مرحوم آقا بر نماز جمعه‌های فعلی این بود كه قبل از اینكه خطیب به ایراد خطبه بپردازد، شخصی به‌عنوان سخنران یك ساعت صحبت می‌كند.

 نماز جمعه قائم به خطیب است و اوست كه باید مجلس را اداره كند و سخنان سخنران حتی اگر مطالب درستی باشد مطالب امام جمعه را تحت‌الشّعاع قرار می‌دهد و این صحیح نیست.

## بیان بلیغ و اشراف علمی، دو خصوصیت ضروری خطیب جمعه‌

 خطیب جمعه باید دو شرط اساسی داشته باشد:

 اولًا فردی بلیغ باشد؛ سخنان او جاذبه‌دار و رسا باشد، بسیار زیبا صحبت كند تا موجب ملالت افراد نشود؛ چراكه مردم یك هفته انتظار می‌كشند، كار و زندگی خود را رها می‌كنند و از راه‌های دور می‌آیند. خطبه نماز جمعه امری سَرسری نیست؛ بدیهی است آن پیرمرد فرتوتی كه حتی قادر نیست جواب سلام انسان را بدهد، نمی‌تواند خطبه نماز جمعه بخواند.

 در مسائلی كه در نماز جمعه مطرح می‌شود باید دو جنبه سیاسی و عبادی مدّنظر قرار گیرد. در تاریخِ اسلام می‌خوانیم كه برای خطبه نماز جمعه خطیب می‌آوردند و آنها نیز با صحبت‌های خوب و شیرین و جاذب و بلیغ خود، مردم را جذب می‌كردند؛ و این‌گونه نبود كه هركسی خطبه نماز جمعه را بخواند.[[2]](#footnote-2) خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس برای اینكه مردم را جذب كنند و به نماز جمعه بكشانند و بتوانند مسائل و مطاوی نفس خود را به آنان القاء كنند، از بهترین و بلیغ‌ترین خطیبان استفاده می‌كردند.

 ثانياً عالم باشد؛ مطالب را از روایات و كتب اهل‌بیت جمع‌آوری كند و وقت مردم را تلف نكند. كلمات و بیانات امام علیه‌السّلام را به آنان بیاموزد و آنها را با معارف آشنا كند. او باید با اشراف بر مسائل روز و مطالب علمی و اعتقادی برگرفته از روایات ائمه علیهم‌السّلام، در دو جنبه فكری و روحی مردم را تقویت كند. مسائل سیاسی را توأم با مسائل عبادی، و عبادی را توأم با سیاسی مطرح كند تا بتواند هم در جنبه بینش افراد و هم در حال آنها تأثیر مثبت به‌وجود بیاورد. خطیب باید در مردم حال ایجاد كند تا آن خطبه به همان نحوی باشد كه مورد رضای خداست. اینها از شرایط خطیب است؛ لذا كسی‌كه مثلًا در سخن گفتن مشكل دارد، قابلیت و لیاقت امامت جمعه و ایراد خطبه را ندارد.[[3]](#footnote-3)

## كلام مرحوم ملّا محمدتقی مجلسی پیرامون محتوای خطبه نماز جمعه‌

 مرحوم ملّا محمدتقی مجلسی كه از بزرگان و مفاخر شیعه و پدر آخوند ملّامحمدباقر مجلسی صاحب بحارالأنوار است در شرح كتاب شریف من لایحضره الفقیهِ شیخ صدوق می‌فرماید:

 و اگر مناسب داند سخنان حكیمانه تازه كه تأثیرش بیشتر باشد ذكر كند؛ چنان‌كه در [روایت‌] حَسَنِ كالصّحیح از حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللَه علیه منقول است كه فرمودند كه: «ترويح كنيد نفوس خود را به حكمت‌هاى تازه؛ به‌درستى كه نفوس را كلال و ماندگى دست مى‌دهد، چنان‌كه بدن را دست مى‌دهد.» و از این جمله است اشعار محققان، مثل حكیم غزنوی و حكیم رومی و عطار و غیرایشان.[[4]](#footnote-4)

 خطیب جمعه باید طوری مردم را سرِ حال و وجد بیاورد كه تا هفته بعد شارژ و پُرانرژی بمانند. حرف‌های عادی و روزمره و غیرقابل‌توجه و بدون محتوا صحیح و زیبنده نیست.

## دو اثر سوء سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه‌

 سخنرانِ قبل از خطبه دو اثر نامناسب باقی می‌گذارد: اولًا مردم را برای شنیدن‌

 خطبه ملول و خسته می‌كند؛ ثانياً اهمیت اصغاء و استماع خطبه را كم می‌كند. وقتی مردم یك ساعت بنشینند تا مطالب سخنران را بشنوند، طبعاً تهیؤ و آمادگی و استعداد آنان برای شنیدن مسائل نماز جمعه كم می‌شود و حتی از بین می‌رود. خطیب جمعه اگر متاعی قابل عرضه داشته باشد، دیگر گوش شنوایی نیست؛ و اگر هم نداشته باشد كه وضع بدتر است. علی‌ای‌حال این یكی از اشتباهاتی است كه امروزه انجام می‌شود.

## تشابه ضرورت سكوت پیش از جلسه ذكر، با عدم سخنرانی قبل از خطبه جمعه‌

 در جلسات ذكر نیز دأب بر این است كه مدتی سكوت باشد تا حالت استعداد و آمادگی پیدا شود. انسان باید درحال ذكر آرامش داشته باشد.

## دستورالعمل مرحوم قاضی به مرحوم آیةاللَه سید هادی تبریزی‌

 مرحوم آیةاللَه حاج سید هادی تبریزی از علمای بسیار معروف كاظمین و از تلامذه مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه بودند. مرحوم والد نقل می‌كردند كه مرحوم قاضی در دستورالعملی به ایشان فرمودند:

 دو چیز را خیلی مغتنم بدان: اول: محراب نافله امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مسجد كوفه،[[5]](#footnote-5) زیرا آثاری بر آنجا مترتب و مشهود است؛ و دوم: زیارت اهل قبور در موقع بین‌الطلوعین.

## كیفیت زیارت اهل قبور در كلام مرحوم قاضی‌

 و می‌فرمودند:

 وقتی اهل قبور را در بین‌الطلوعین زیارت می‌كنی، فاتحه‌ای بخوان و سپس‌

 بدون اینكه قرآن یا چیز دیگری بخوانی كناری بنشین و سكوت كن؛ این سكوت برای تو خیلی مفید است. در احوال قبر و قیامت و اعتباری بودن دنیا و مسائلی كه در گذران است، تفكر كن.

 و می‌فرمودند:

 رفتنِ به قبرستان در موقع ظهر یا بعدازظهر و شب چندان مفید نیست.

## عنایت خاصّ مرحوم قاضی به مسئله سكوت‌

 ایشان نسبت به سكوت بسیار عنایت داشتند[[6]](#footnote-6) و می‌فرمودند:

## كلام مرحوم قاضی پیرامون دوام سكون ملائكه و اضطراب شیاطین‌

 ملائكه اقسامی دارند:

 «مِنهم رُكَّعٌ لا يسجُدون، و مِنهم ساجِدونَ لايركَعون، و مِنهم غيرُ ذلك‌

 ؛ برخی از آنها در حال ركوع هستند و سجده نمی‌كنند، برخی در حال سجده هستند و ركوع نمی‌كنند، و بعضی غیر از این دو هستند.» ولی نكته این است كه ملائكه دائماً درحالِ سكون و آرامش می‌باشند و تشویش و اضطراب در آنها وجود ندارد؛ به‌عكس، شیاطین دائماً در حالِ حركت و اضطراب‌اند.

 سپس مرحوم قاضی از روی ادب و تواضع به مرحوم حاج میرزا سید هادی تبریزی فرمودند:

 ما نه طرف ملائكه ساكن هستیم و نه شیاطین مضطرب؛ ولی از كار ملائكه خوشمان می‌آید و از كار شیاطین متنفریم.

## آرامش ملائكه در اطاعت از مقام مشیت و تقدیر پروردگار

 ملائكه اوامر و دستورات الهی را با حال آرامش انجام می‌دهند: (وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ)،[[7]](#footnote-7) (بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ).[[8]](#footnote-8) آنها از مقام مشیت و تقدیر با اضطراب اطاعت‌

 نكرده، در وظایف خود دخل و تصرّف نمی‌كنند؛ زیرا خود را عبد مقام اراده حق می‌دانند. اگر خدا بخواهد جایی را با هفت ریشتر بلرزاند، زلزله را به هشت ریشتر تبدیل نمی‌كنند و اگر فرمان صاعقه بدهد، آن را یك میلی‌متر جابه‌جا نمی‌كنند. وقتی كسی عبد است، دیگر دخل و تصرف، كم و زیاد یا بالاوپایین‌كردن معنا ندارد. اگر ما نیز این‌طور باشیم و نسبت به حوادث بینش عبودیت داشته باشیم مثل ملائكه می‌شویم.

 لذا ملائكه، عذاب یا نعمت را با آرامش می‌آورند و حالِ آنان در انجام تقدیر الهی به‌گونه‌ای است كه «برو» یا «بایست» گفتنِ خدا برایشان تفاوتی ندارد؛ این معنای سكون ملائكه است.[[9]](#footnote-9)

 به‌عكس، شیاطین دائماً می‌گویند: «باید فلانی را اغوا كنیم و از راه هدایت باز داریم. فلان كلمه را به این فرد بگوییم، و فلان شخص را از عبادت منصرف كنیم و در گناه بیندازیم.»[[10]](#footnote-10) همه اینها ناشی از اضطراب و تشویش است.

## ضرورت مؤكّد همنشینی با نفوس آرام و اجتناب از افراد مضطرب‌

 افراد انسان نیز همین‌طور هستند. بعضی نفس آرامی دارند، به‌نحوی‌كه وقتی انسان با آنها می‌نشیند و صحبت می‌كند آرام می‌شود. نشستن با افرادی كه اضطراب ندارند و نفس آرامی دارند، از هر دارویی برای انسان ضروری‌تر است.

 اما از مجالست با بعضی اضطراب و تشویش برای انسان پیدا می‌شود. این افراد دائماً از این‌طرف و آن‌طرف حرف می‌زنند. پیوسته تشویش و اضطراب دارد و

 نمی‌تواند آرام بنشیند و باید مطلبی مطرح كند و الّا گویا مجلس به بیهودگی و لغو گذشته و چیزی به‌دست نیاورده است. حتی اگر صحبت هم نكند، صرف نشستن با چنین افرادی از سمّ هالك برای نفس سالك خطرناك‌تر است.

 مرحوم علّامه طباطبایی انسان آرامی بود.[[11]](#footnote-11) اگر كسی یك ساعت نزد ایشان می‌نشست، تا او سؤالی نمی‌پرسید ایشان جواب نمی‌داد و صحبت نمی‌كرد؛ نفس این انسان آرام است.[[12]](#footnote-12)

## تعارض زیاده‌گویی پیش از جلسات ذكر با هدف برگزاری آن‌

 برای اینكه مطالبی كه از مرحوم آقا یا سایر بزرگان نقل می‌شود أوقَع فی النّفوس باشد، استعداد و آمادگی قبلی لازم است. بنابراین صحبت و گفتگوی زیاد قبل از جلسات، با اهداف این جلسات در تعارض است. خوب است كه دوستان با آمادگی تشریف بیاورند تا ما نیز از بركت انفاس آنها متمتّع شویم. هرچه نفوس آمادگی بیشتری داشته باشند، طبعاً به‌واسطه قاعده ظروف مرتبطه، می‌توانند نسبت به همدیگر تأثیر و تأثّر بیشتری داشته باشند.[[13]](#footnote-13) و[[14]](#footnote-14)

 در مجلس گذشته دو مطلب پیرامون لزوم ذكر برای حركت سالك به‌سوی مبادی كمالیه عرض شد:

 اول: مستند بودن كیفیت مرسومی كه در اذكار و اوراد الهی به‌صورت عددی مشاهده می‌شود.

 دوم: ضرورت اذكار و اوراد برای همه اشخاص در تمام مراتب و عدم‌

 اختصاص به افراد مبتدی به‌عنوان یك حركت اولیه. اگر كسانی كه دارای مراتبی هستند از آن بی‌نیاز باشند، پس به چه جهت امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرمایند: «من در هر شبانه‌روز اوراد و اذكارى دارم و اين ارتباط و رفت‌وآمد، مانع از آن است»؟!

## بی‌نتیجه بودن سلوك در صورت عدم استمرار مراقبه‌

 راجع‌به مطلب اول عرض شد همان‌طور كه بدون تدرّب و ممارست، اختبار و حذاقت در فن برای انسان حاصل نمی‌شود، در سلوك و صعود به مراتب عُلیا و رفع حُجُب ظلمانی و نورانی نیز به ممارست و مراقبت احتیاج است و الّا این حركت قطعاً متوقف خواهد شد.

 شكی نیست كه چون نفس آدمی مستعد و هیولانی است، می‌تواند آن را به هر كیفیتی كه مایل است تغییر دهد؛ اما باید در این حركت نفسانی شرایط رسیدن به هدف را فراهم كند و از آنچه موجب تخطی و انحراف از مسیر است روی‌گردان شود و الّا از این سیروسلوك هیچ نتیجه‌ای عائد او نخواهد شد.

## اخطار و اتمام‌حجت مرحوم علّامه طهرانی راجع‌به بی‌فایده بودن عنوان سلوك‌

 در جلسه گذشته عرض شد كه مرحوم والد رضوان اللَه علیه به‌عنوان اتمام‌حجت و اخطار نسبت به اعمال و كیفیت سلوك رفقایشان فرمودند كه خیال نكنید به‌صرف اینكه اسم سالك را بر خود گذاشتید مسئله تمام است؛ خداوند متعال با كسی قوم‌وخویشی و رودربایستی ندارد. اگر شخصی در مقام عمل بیاید و قدم صدق بردارد نتیجه این قدم صدق را خواهد دید؛ و الّا به‌صرف تعنون به عنوان سلوك و حركت به‌سوی مبادی عالیه، برای انسان ماحصلی پیدا نمی‌شود.

## كلام مرحوم انصاری در لزوم مراقبت از كثرت طعام و كلام و مجالست با اهل غفلت‌

 مرحوم آیةاللَه شیخ محمدجواد انصاری همدانی در نامه‌ای كه برای مرحوم والد رضوان اللَه علیهما نگاشته‌اند، راجع‌به مراقبت از استعداد و شرایطی كه مُعدّ حركت سالك است، می‌نویسند:

 چیزهایی كه ملالت‌آور است بعد از ترك هواهای ممنوعه شرعیه (مانند امیال و آرزوهای نفسانی كه حرمت آنها محرز است و شارع مردم را از آنها برحذر

 داشته است) عبارت است از: كثرت طعام (زیاد غذا خوردن) و كثرت كلام (زیاد صحبت كردن) و كثرت مجالست با اهل غفلت.[[15]](#footnote-15)

 نكته‌ اول: كثرت طعام؛ راجع‌به این موضوع روایات بسیاری وارد شده است‌[[16]](#footnote-16) و در حدیث شریف عنوان بصری نیز دراین‌رابطه مطالبی خواهد آمد.

 نكته‌ دوم: كثرت كلام؛ بعضی از سكوت در مجالس ناراحت‌اند و تصور می‌كنند مجلس بدون صحبت خلأ و ضعفی دارد و به‌خوبی سپری نشده است.[[17]](#footnote-17)

## پایبندی شدید علّامه طباطبایی به سكوت‌

 بنده با مرحوم علّامه طباطبایی رضوان اللَه علیه زیاد ارتباط داشتم و در مجالس ایشان بسیار شركت می‌كردم و شاهد بودم كه حتی اگر یك ساعت می‌گذشت، تا شخصی از ایشان سؤالی نمی‌پرسید ابتدابه‌صحبت نمی‌كردند و كاملًا ساكت بودند.[[18]](#footnote-18)

 صحبت زیاد در مسائل لهو و غیرضروری خوشایند سالك نیست و حتی كلام صحیح نیز موجب كم شدن متانت انسان است. سكوت باعث می‌شود كه حالت استعداد، آمادگی و وِزانی كه نفس به‌واسطه مراقبت به خود گرفته است حفظ گردد و آنچه انسان در این كیسه جمع‌آوری كرده باقی بماند؛ اما صحبت كردن اگرچه صحیح باشد، مانند ایجاد سوراخی است كه سبب ریختن تدریجی موادّ آن كیسه می‌شود؛ سخنان باطل و خلاف كه دیگر اصلًا قابل طرح نیست! خداوند متعال اثر تكوینی زیاد سخن گفتن را این‌طور قرار داده است و این از مسائل اعتباری نیست كه دستخوش تغییر و تغیر باشد.

## تشبیه شرور نفوس خبیثه به «سمومات» در كلام مرحوم انصاری‌

 نكته‌ سوم: كثرت مجالست با اهل غفلت؛ اهل غفلت كسانی هستند كه از

 حركات و سكنات خود هیچ هدف عقلایی و منطقی ندارند و شب و روزِ عمر خود را بیهوده سپری می‌كنند. مرحوم آیةاللَه انصاری رضوان اللَه علیه در ادامه این نامه نوشته‌اند:

 هر قدر كه انسان بتواند به تنهایی خو كند بهتر است؛ به‌خصوص كه از میانه جمع دور باشد كه شرور نفوس خبیثه مثل سمومات تأثیر دارد.[[19]](#footnote-19)

## تأثّر اجتناب‌ناپذیر نفس انسان از ارتباط با اهل غفلت‌

 انسان در ارتباط و برخورد با افراد، خواهی‌نخواهی ردّوبدل‌هایی را صورت می‌دهد كه آن تأثیر در اختیار او نیست. آیا ممكن است آب بر فرشی بریزد و فرش خیس نشود؟! آیا امكان دارد دست خود را بر آتش بگیرید و نسوزد؟! كار آتش سوزاندن است و هرچه به خود تلقین كنید كه نمی‌سوزد و حتی تحمل كنید و شیون نكنید، باز هم می‌سوزد و آتش كارش را انجام می‌دهد.

 ارتباط با اهل غفلت انسان را به غفلت وامی‌دارد و حالت نورانیت و روحانیتی را كه به‌واسطه اعمال و عبادات به‌دست آورده از بین خواهد برد.

## كلام امام كاظم علیه‌السّلام پیرامون رابطه میل به تنهایی و قوّت عقل‌

 حضرت امام موسی‌بن‌جعفر علیهماالسّلام خطاب به هشام‌بن‌حكم می‌فرمایند:

 يا هشامُ، الصّبرُ علَى الوَحدةِ علامةُ قوّةِ العقلِ؛ فمَن عَقَلَ عن اللَه إعتَزَلَ أهلَ الدّنيا و الرّاغبينَ فيها و رَغِبَ فى ما عندَ اللَه و كانَ اللَه أُنسَهُ فى الوحشةِ، و صاحبَهُ فى الوحدةِ، و غِناهُ فى العَيلةِ، و مُعِزّهُ مِن غيرِ عَشيرَةٍ.[[20]](#footnote-20)

 «ای هشام، شكیبایی و پایداری در تنها زیستن، علامت قوّت عقل است؛ بنابراین كسی‌كه عقلش به پایه‌ای برسد تا بتواند در هر امری از امورِ خودش بدون واسطه بشری علم و درایتش را از خداوند اخذ كند، از مردم و كسانی كه دل به دنیا بسته‌اند و رغبت بدان دارند كناره می‌گیرد و از خودِ دنیا و زینت‌ها و اعتباریات آن پهلو تهی می‌كند و به آنچه در نزد خداست از خیرات‌

 حقیقیه و انوار الهیه و اشراقات عقلیه و ابتهاجات ذوقیه و سكینه‌های روحیه، دل می‌بندد و راغب می‌شود. یگانه انیس و مونس او در وحشت و دهشتِ عالم كثرت و غوغای بی‌درنگ آن خدا می‌گردد، و رفیق و همنشین و مُصاحب وی در وحدت و تنهایی‌اش، و موجب بی‌نیازی و توانگری‌اش در عسرت عیال و نگهداری و ارتزاق آنها، و باعث عزت و شرفش بدون داشتن عشیره و قوم‌وخویش و مددكار، خدا می‌شود و بس.»[[21]](#footnote-21)

 صبر بر وحدت و تنهایی و عدم ملالت از خلوت، علامت عقل زیاد است؛ كسی كه عقلش كم است مدام به‌دنبال این‌وآن می‌رود و تماس برقرار می‌كند. انسان باید در طلب این باشد كه حالی پیدا كند و آن را حفظ نماید؛ حال اگر چنین فردی راحت در خانه خود بنشیند و كسی به سراغش نیاید، مگر چیزی از او كم می‌شود؟! سراغ گرفتن به‌معنای این است كه بیایید وقتمان را باهم بگذرانیم و كسی كه با این نیت می‌آید، فردا هم وقت خود را با دیگری سپری می‌كند؛ دراین‌صورت آیا انسان عاقل بر چنین شخصی دل می‌ببندد و اعتماد می‌كند؟!

 انسان باید دریچه دل خود را بر هركسی نگشاید و در این دل كه جای پروردگار است غیر او را راه ندهد؛ زیراكه فقط اوست كه چه در این دنیا و چه در قبر و برزخ و قیامت برای ما باقی می‌ماند. جالب اینكه ما خیال می‌كنیم او رقیب و عتید و پاسبان و حارسی است كه مسلح بالای سر ما ایستاده است، درحالی‌كه هر محبت و ودّ و انسی را كه در ارتباطات مجازی و اعتباری به‌دنبال آن می‌گردیم، او به‌عین حقیقت داراست و ما از آن غافلیم.

 در حدیث قدسی وارد است كه:

 أنا أرحمُ بعبدى مِن الأُمِّ بوَلَدِها؛

 «من به بنده مؤمنم از مادر به فرزند شیرخوارش مهربان‌ترم. ([[22]](#footnote-22)

 بااین‌وجود ما تمام اینها را فراموش كرده‌ایم و به‌دنبال این می‌گردیم كه با این‌وآن انس بگیریم تا هوایمان را داشته باشند و مجلسمان گرم بماند و احساس تنهایی نكنیم!

 اینكه می‌گویند «اینها یك‌وقتی به دردمان می‌خورند» چه معنا و مفهومی دارد؟! باید به فكر دو روز دیگر خود باشیم كه ما را در قبر می‌گذارند و بر ما خاك می‌ریزند و همین اطرافیان حتی فاتحه‌ای هم نمی‌خوانند.

 بازماندگان انسان نیز اگر خیلی احترام بگذارند، تا سه روز مجلسی می‌گیرند و آبی روی قبر می‌ریزند و تنها مدت كوتاهی را به گریه می‌گذرانند.

 خداوند حتی در وجود فیزیكی شخص مصیبت‌زده نیز تغییر و تحوّلاتی را براساس كیفیت حال او ایجاد می‌كند؛ ترشح ماده‌ای را در مغز كه موجب نسیان تدریجی مصیبت است، جایگزین ترشح ماده‌ای دیگر می‌كند كه موجب پیدایش حزن است، و به‌مرور حالت اعتدال به فرد برمی‌گردد.[[23]](#footnote-23)

 علی‌ای‌حال كم‌كم حالت حزن به بی‌تفاوتی و بعد به مسرّت و سپس به فراموشی تبدیل می‌شود و انگار (لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً)[[24]](#footnote-24) (گویی كه اصلًا چیزی نبوده‌

 است)؛ لذا امام كاظم علیه‌السّلام به هشام می‌فرمایند انسان عاقل كسی است كه از الآن به فكر فردای خود باشد:

 فمَن عَقَلَ عن اللَه إعتَزَلَ أهلَ الدّنيا و الرّاغبينَ فيها؛ «كسى‌كه ازنقطه‌نظر عقلانى با خداوند برخورد كند و علم و درايتش را از او اخذ نمايد، از اهل دنيا و كسانى كه به دنيا رغبت دارند، كناره‌گيرى مى‌كند.»

 اهل دنیا مسیری، و سالك مسیر دیگری را طی می‌كند؛ لذا سالك نمی‌تواند بین این دو محوری كه هركدام او را به راهی متفاوت سوق می‌دهد جمع نماید. شخصی كه در هر روز عبادت و ذكر و مراقبه را دوباره شروع می‌كند و حالت روحانی و نورانی هم پیدا می‌كند، اما با شركت در مجلس لهوولعب و همنشینی با زید و سخنان بیهوده، تمام آنچه را به‌دست آورده است هدر می‌دهد و روزها و هفته‌ها و ماه‌ها را نیز به همین كیفیت سپری می‌كند، نباید توقع و اعتراض داشته باشد كه چرا به جایی نرسیده است! اگر برسد جای سؤال است و اگر به آنچه بزرگان فرموده‌اند عمل كند و نرسد محلّ اعتراض است.

 ورَغِبَ فى ما عندَ اللَه؛

 «به نعماتی كه نزد خداوند است و طرقی كه او را به آنجا می‌رساند، رغبت می‌كند (و همیشه دربه‌در به‌دنبال این است كه كدام راه را انتخاب كند؛ نه اینكه با سهل‌انگاری در خانه بنشیند و بگوید إن‌شاءاللَه خدا مشكل را حل خواهد كرد).»

 مطمئن باشید كه اگر به این عنوان منتظر بمانیم، خداوند مشكل را حل نخواهد كرد و خوب می‌داند كه چگونه اشتغالات و سرگرمی‌ها و ارتباطاتی را به‌میان آورد؛ انسان بعد از مدتی یك‌دفعه متوجه می‌شود كه عجبا! یك ماه او به غفلت گذشته است و بعد كه می‌خواهد نیشتری زده شود و حركتی جدید ایجاد گردد، دوباره با تدارك یك برنامه جمالیه مانند مكنت و گرمی در زندگی باز عمر انسان به غفلت می‌گذرد.

## حكایت گرفتاری فردی به سنت استدراج‌

 مدتی قبل در احوال فردی كه در یكی از شهرستان‌ها سكونت دارد نگاه كردم‌

 و دیدم مسائلی كه از او مشاهده می‌شد، در حال تغییر است و كم‌كم خصوصیات تازه و جهات جدیدی برایش پیش می‌آید. ایشان گاهی با ما ارتباط داشت و لذا بنده وظیفه داشتم در این رفاقت خیانت نكنم و مسئله‌ای را كه به ذهن می‌رسد، به او بگویم. قدری صحبت كردم كه چرا از هر طرف كه او را صدا می‌زنند، سر را به همان سمت برمی‌گرداند و اصلًا از خود هیچ اراده‌ای ندارد؛ به ایشان گفتم: «این وضعیت كم‌كم شما را از مسیر اصلی و اتّكایی كه داشتید خارج می‌كند.» اما به حرف بنده توجه نداشت و فقط مانند افراد گیج با چشمانی نیمه‌باز نگاه كرد و مطلب را آن‌طور كه بایدوشاید متوجه نشد.

## سستی تدریجی انسان در مبانی سلوكی‌

 غرض آنكه این شخص یك‌مرتبه هنگام بیدار شدن از خواب صبح، این‌گونه نشده است؛ انسان كم‌كم و به‌تدریج نسبت به آنچه قبلًا بر آن پافشاری می‌كرد و جدی می‌گرفت، سست می‌شود تا اینكه یك‌دفعه می‌بیند زندگی‌اش مانند زندگی سایر افراد شده است و كارهایی كه آنان در ارتباط با مسائل داخلی و خارجی خود انجام می‌دهند، او نیز انجام می‌دهد و حالات و حركات و سكناتش دیگر مثل گذشته نیست و مشمول این آیه شده است كه می‌فرماید:

 (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ)؛[[25]](#footnote-25) «بدون آنكه خودشان متوجه شوند و بفهمند، رفته‌رفته آنها را به استدراج می‌اندازیم و درجه‌به‌درجه پایین می‌آوریم.»

## شدت خطر استدراج نسبت به خطر تنزل دفعی‌

 اگر انسان ناگهان از بالای نردبان بیفتد و استخوانش بشكند، متوجه افتادن خود می‌شود و فریاد می‌زند كه دست و پایم شكست! و ممكن است كم‌كم بتواند دوباره خود را برساند؛ اما خطر اینجاست كه وقتی یك پله پایین می‌آید متوجه نشود و بگوید: «ما هنوز حال توجه و بكائی داریم و پایین نیامده‌ایم.» دراین‌حال چون نفس بر این استدراج عادت كرده و واكسینه شده است، اگر به زمین هم برسد، خیال می‌كند

 كه هنوز بر روی بام است! و این مطلب بسیار مهم است.

 می‌گویند بعضی از افرادی كه موادّ مخدر استعمال می‌كنند به وضعیتی می‌رسند كه به‌طوركلی موادّ خونشان سمی می‌شود؛ دراین‌صورت اگر جانوری آنها را بگزد، آن حیوان می‌میرد! به‌عبارت‌دیگر تمام وجود فرد را سم فرا گرفته و خودش سم شده است و لذا دیگر زهر بر او اثر نمی‌كند؛ در استدراج نیز مسئله همین‌طور است.

 امام كاظم علیه‌السّلام در خاتمه می‌فرمایند:

 وكانَ اللَه أُنسَهُ فى الوحشةِ، و صاحبَهُ فى الوحدَةِ، و غِناهُ فى العَيلَةِ، و مُعِزَّهُ مِن غيرِ عَشيرَةٍ.

 «چنین فردی وقتی از همه گریزان شد، مایه انس او، و مصاحب او در تنهایی، و غنا و بی‌نیازی او در وقت تنگدستی، و معزّ او بدون اینكه عشیره و قوم‌وخویشی داشته باشد خداوند خواهد بود.»

 بنابراین، وصول به این مقام مترتّب بر كیفیت ارتباط انسان است و لذا سالك راه خدا نباید كاری انجام دهد كه اثرات ذكر از بین برود.

## علت نیاز همیشگی سالك به ذكر پروردگار

 ذكر عبارت است از یاد پروردگار، و یاد خداوند در مظاهر و عبارات و اوراد مختلف، متفاوت است. در جلسه گذشته عرض شد كه خداوند متعال با اسماء و صفات كلّیه خود در عالم خلقت عمل می‌كند و انسان باید از دریچه همان اسماء و صفات، به اسماء و صفات كلّیه حق برسد.

 اسماء و صفات كلّیه حق نیز به تناسب هر مرتبه، مختلف خواهد بود؛ برای شخص مبتدی یك معنا، برای سالك راه‌رفته معنایی دیگر و برای فردی كه به مراتب اعلی رسیده است معنای متفاوتی دارد. عبور از هر مرتبه، انسان را به مرتبه بالاتری از اسماء كلّیه می‌رساند و در تمام مراتب، این اسماء و صفات حكم نیروی بالابرنده‌ای را دارد كه مُعدّ وصول انسان به درجات بالاترِ تجرد است، و درعین‌حال خصوصیات‌

 آن مرتبه را نیز برای انسان ظاهر و آشكار می‌كند؛ بنابراین سالك هیچ‌گاه از ذكر بی‌نیاز نیست.[[26]](#footnote-26)

 ازآنجاكه ذات پروردگار به‌واسطه تجرد تام در مرتبه اطلاق است و هیچ حد و قیدی ندارد، آثار و لوازم ذات كه همان اسامی و صفات پروردگار باشد نیز حد و قیدی ندارد.

 به‌عنوان‌مثال، بنده توانایی برداشتن یك ظرف كوچك را دارم، اما با قدرت محدود خود بیش از وزن معینی را نمی‌توانم بردارم؛ اما در قدرت و هیچ‌كدام از دیگر صفات پروردگار نظیر علم، حیات، رحمت، عطوفت و قهّاریت هیچ حد و مرز و محدودیتی وجود ندارد. باتوجه‌به این مطلب، آیا می‌توان تصور كرد كه مخلوق پروردگار حتی پیغمبر اكرم در آنی از آنات خود را از ارتباط با اسماء و صفات الهی بی‌نیاز احساس كند؟

## در بیان مجرای فیض بودن ائمه علیهم‌السّلام‌

 پیغمبر اكرم و ائمه علیهم‌السّلام مخلوق پروردگار هستند و آنچه در روایات وارد شده است كه ائمه مجرای فیض پروردگارند،[[27]](#footnote-27) به‌معنای بی‌نیازی آنان نیست؛ بلكه بدان معناست كه امام علیه‌السّلام با نفْس قدسی و مبارك خود، اسماء و صفات الهی را در جمیع عوالم محقَّق می‌گرداند. قدرتی كه ما در وجود خود احساس می‌كنیم و بنده هم‌اكنون صحبت می‌كنم و رفقا می‌شنوند، به‌واسطه نفس مبارك حضرت بقیةاللَه ارواحنا فداه است. اگر امام نباشد ما همه عدم خواهیم بود و حتی به اندازه یك بال مگس قدرتی در ما وجود نخواهد داشت.

 اندوخته علمی همه ما به‌واسطه فیضی است كه امام زمان علیه‌السّلام در وجود ما قرار می‌دهد و اگر او یك ثانیه غفلت و امساك كند، هیچ علمی در وجود ما قرار

 نخواهد داشت؛ درست مانند نواری كه با فشار دادن یك كلید، تمام اطلاعات موجود در آن حذف و كاملًا خالی شده باشد؛ یا مانند افرادی كه به‌دلیل شوك و استرس، حافظه خود را از دست می‌دهند و گویی مثل نوزاد تازه‌متولدشده، از ابتدا هیچ‌چیز در ذهن آنها قرار نگرفته است.

 زندگی و حیات ما به‌واسطه عنایت نفس مقدس حضرت بقیةاللَه علیه‌السّلام است كه نسبت به هركدام از موجودات اعم از تك‌تك افراد جنّ و انس و مَلَك و حتی جنود ابالسه به‌نحوی خاص اجرای فیض می‌نماید؛ اصل وجود و قدرت تمام این مخلوقات از امام علیه‌السّلام است، و این معنای اشراف ولایت و اجرای فیض الهی و اسماء و صفات كلّیه در قوالب مشخصه می‌باشد.

## نیازمندی ائمه به ذكر، در عین حیازت مقام وساطت فیض‌

 شخص امام علیه‌السّلام نیز چون از اسماء كلی كسب فیض می‌كند و علم مطلق الهی همیشه در مرحله اطلاق باقی است، بنابراین امام علیه‌السّلام ابداً نمی‌تواند از نظر علم به حدی برسد كه بگوید: من تا انتهای علم تو سیر كردم و تمام آنچه را بود اخذ نمودم. باید پیغمبر و امام را درست شناخت و آنها را در مقام مخلوقیت نگه داشت. پیامبر اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم تا آخر عمر می‌فرمود:

 ربِّ زِدنى فيكَ تَحَيُّرًا؛[[28]](#footnote-28)

 ) خدایا، تحیر مرا نسبت به خودت زیاد كن! (

 زیادت در تحیر به‌واسطه واردات است؛ زیرا وقتی انسان تمام حدود و ثغور مسئله‌ای را بفهمد و به حدّ تام آن برسد، دیگر تحیر معنا ندارد. معنای كلام پیغمبر این است كه «ای پروردگار من، مرا در آشنایی با علم و قدرت اطلاقی خودت، مدام جلو ببر و متوقف مكن كه هرچه علم من نسبت به تو بیشتر شود، حیرت و تعجبم بیشتر می‌گردد.»

 لذا پیغمبر تا آخرین زمان حیات خود این ذكر را می‌گفت؛ نه‌تنها پیغمبر، بلكه امام زمان علیه‌السّلام نیز در حال حاضر و در هر لحظه از لحظات عمر خود «ربِّ زِدنى فيكَ تَحَيُّرًا» می‌گوید و از خداوند علم و افاضه بیشتری را طلب می‌كند.

 حال معنای كلام امام صادق كه فرموده‌اند:

 «لى أورادٌ فى كُلِّ ساعةٍ مِن آناءِ اللّيلِ و النّهارِ، فلا تشغَلنى عن وردى»

 مشخص می‌شود. امام صادق علیه‌السّلام با گفتن‌ «لا إله إلّا اللَه» معنای مدّ نظر ما را قصد نمی‌كند و حتی تصور حقیقت توحیدی كه همیشه از خدا التماس می‌كند و پرده‌های متفاوتی كه یكی‌پس‌ازدیگری برای او برداشته می‌شود، برای ما مُحال است.

## هبوط انسان در صورت احساس بی‌نیازی به ذكر در هر مرتبه‌ای از مراتب سلوك‌

 پیغمبر اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، امام علیه‌السّلام و اولیاء به‌دلیل تمسّك به اسماء كلّیه مطلقه پروردگار و استفاده از بی‌انتها بودن آن اسماء است كه تا آخر عمر دائماً در حال ذكر بودند و حتی یك لحظه خود را از ورد و یاد خدا بی‌نیاز نمی‌دیدند؛ مگر ممكن است انسان بی‌نیاز باشد؟!

 البته شكی نیست كه اوراد و اذكار و مراتب توجه مختلف است و ممكن است ورد و ذكری، مخصوص به مرتبه‌ای خاص باشد؛ اما خود را از ذكر بی‌نیاز دانستن عین هبوط و توقف و ورود در جهل و بسته شدن درهای رحمت بر روی استعدادهای وجودی و ذاتی شخص است.

 مراد از روایت‌

 «إقرَأ و ارقَ»

 در روایتی راجع‌به قرآن نقل شده است كه در روز قیامت به افراد خطاب می‌شود:

 «إقرأ و ارقَ‌

 ؛ قرآن را بخوان و بالا برو. ([[29]](#footnote-29) منظور این روایت، حفظ ظاهر و الفاظ قرآن نیست؛ در ضبطصوت نیز می‌توان قرآن را حفظ و تسجیل كرد؛ بلكه مقصود این است كه هركس به‌همان مقدار كه از معانی عالیه و راقیه قرآن در وجود

 خود محقَّق كرده، به حقیقت قرآن نزدیك شده است.

## تحقق حقیقت قرآن در نفس به‌واسطه عمل به مضامین آن‌

 آیات قرآن كریم پیرامون موضوعات مختلفی نظیر احكام، اخلاق، تربیت و تكامل می‌باشد. انسان باید تأمل كند كه چه مقدار و تا چه مرتبه‌ای از این آیات و سُوَر را انجام داده و در وجود خود محقَّق كرده است.

## نشانه‌های مؤمنین در آیات آخر سوره فرقان‌

 به‌عنوان نمونه، خداوند در آیات آخر سوره فرقان برای مؤمنین چهارده نشانه بیان می‌كند كه ازجمله آنها دو آیه ذیل است:

 (وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً\* وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً).[[30]](#footnote-30)

 ) بندگان خدای رحمان كسانی هستند كه در روی زمین به‌آرامی و بدون نخوت و تكبر حركت می‌كنند و هنگامی‌كه جاهلان با آنها مخاطبه و مواجهه داشته باشند با مسالمت (و عباراتی نظیر: سلام علیكم، مؤید باشید و خدا حافظ شما باشد) از آنان درمی‌گذرند\* آن كسانی كه شب را در حال قیام و سجده به روز می‌رسانند.»

 واقعاً ما چقدر به این آیات عمل كرده‌ایم؟! در مقابل دیگران با اظهار تواضع خود را به‌دروغ «ناقابل» معرفی می‌كنیم، اما اگر شخصی صریحاً به ما چنین نسبتی دهد نمی‌توانیم تحمل كنیم و می‌خواهیم او را پاره‌پاره كنیم؛ در مدارج علمی و بیان مطالب، خود را خاكسار و متواضع جلوه می‌دهیم، اما اگر كسی از مطالب ما ایرادی بگیرد ناراحت می‌شویم؛ پس معلوم است كه دروغ می‌گوییم و رفتار و گفتارمان نفاق و مَجاز است و حتی جنبه ظاهر این آیه را نیز رعایت نمی‌كنیم، تا چه رسد به مراتب بالای آن.

 خداوند متعال تمام داستان‌های قرآن را نیز برای عبرت بنده و شما نازل كرده است و مقصود از بیان قضایای حضرت یوسف و مراتبی كه برای او و حضرت یعقوب پیدا شد، قصه‌گویی نیست.

## نكاتی پیرامون داستان حضرت یوسف‌

 حضرت یوسف در زندان به فردی كه بعداً مصاحب و ساقی سلطان شد، فرمود:

 (اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ)؛[[31]](#footnote-31) «وقتی به نزد پادشاه رفتی بگو كه مرا بی‌گناه به زندان انداخته‌اند.»

 خداوند نیز چند سالی این سفارش را از یاد آن فرد برد، درحالی‌كه حضرت یوسف در هر روز انتظار آزادی و فرج می‌كشید. مصاحب پادشاه هفت سال نباید به یاد آورد تا حضرت یوسف تكامل پیدا كند و هنگامی كه حضرت حقایق را به‌خوبی ادراك نمود و پخته و كامل شد، او نیز به یاد یوسف افتاد.

 خداوند حضرت یوسف را یك ثانیه بیهوده در زندان نگه نمی‌دارد؛ همان‌طور كه تا زمانی كه آن حضرت اصلاح نشده است باید در زندان بماند، هنگامی كه به آن مرتبه رسید نیز آزادی او حتی نباید یك ثانیه به تأخیر بیفتد.

 ازطرف دیگر، حضرت یعقوب نیز باید سال‌ها در فراق یوسف بسوزد تا به تكامل برسد! خداوند با یك تیر، هزارهزار نشانه می‌زند؛ منتها دلی این مسائل را متوجه می‌شود كه غافل نباشد.

## علّامه طهرانی: سالك باید با تمام حواسّ خود نكات و اشارات طریق را دریافت كند

 مرحوم علّامه طهرانی رضوان اللَه علیه می‌فرمودند:

 سالك باید با چشم و گوش و همه حواسّ خود نكات و اشارات طریق را یك‌به‌یك بگیرد.

## میزان توجه علّامه طهرانی به نكات كلمات مرحوم حدّاد قُدّس سرُّهما

 خود ایشان این‌گونه بودند. در سفری كه در خدمتشان به كربلا مشرف شده بودیم، ما نیز به صحبت‌های مرحوم آقای حدّاد گوش می‌دادیم، اما بعد از تشریف بردن آقای حدّاد شاهد بودم كه مرحوم والد فوراً دفترچه‌ای از جیب خود درمی‌آوردند و نكات ظریف استادشان را با تعبیر «حضرت آقا روحی فداه» یادداشت می‌كردند؛[[32]](#footnote-32) مطالبی كه ما اصلًا به آن توجه نمی‌كردیم و الآن متوجه می‌شویم چه‌

 نكات عجیبی در آن نهفته است! كسی این كار را انجام می‌داد كه خود حدود پنجاه شاگرد داشت و شاگردان آقای حدّاد نیز تحت نظر ایشان بودند؛ شخصیتی كه بر تمام اوقات و حركات و سكناتش‌

 «إقرأ و ارقَ»

 حاكم شده بود.

 باری، به هر اندازه كه آیات قرآن را در وجود خود پیاده كنیم، حقیقت آن نیز در ما محقَّق خواهد شد. این عمل و تحقق به حقیقت آن، موجب ایجاد آمادگی برای ارتقاء به مرتبه بالاتر قرآن خواهد بود؛ اما در صورت عمل نكردن به آیات الهی پرده‌ای حاجب می‌شود و از حركت بعد باز می‌مانیم.

 در روز قیامت از میزان عمل انسان به معنای قرآن سؤال می‌شود؛ اگر شخصی مانند امام علیه‌السّلام به همه مضامین قرآن عمل كرده باشد، به تمام هفتاد بطن و حقیقت مطلقه آن دست پیدا كرده است؛ و اگر به كمتر از صددرصد عمل نموده باشد به همان میزان به حقیقت مطلقه قرآن دست پیدا كرده است.

## توقف عبداللَه‌بن‌مسعود در ظاهر قرآن و میزان معرفت سلمان در كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام‌

 در روایتی ابن‌كوّا پیرامون خصوصیات برخی از اصحاب پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم (عبداللَه‌بن‌مسعود، اباذر، سلمان، حذیفه، عمار) از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام سؤال می‌كند و حضرت پاسخ می‌دهند. حضرت راجع‌به عبداللَه‌بن‌مسعود می‌فرمایند:

 «قَرَأَ القرآنَ ثمَّ وَقَفَ عندَه‌

 ؛[[33]](#footnote-33) ظاهر قرآن را خواند و همان جا ایستاد، و دیگر وارد نشد و پیش نرفت. (

 ابن‌مسعود شیعه و قاری قرآن بود و صدای حزین و زیبایی داشت. بسیاری از اوقات رسول خدا او را صدا می‌زدند و می‌فرمودند: «ابن‌مسعود قرآن بخوان!» او با صوت حزین قرآن می‌خواند و اشك از چشمان حضرت جاری می‌شد؛[[34]](#footnote-34) اما حد و

 حظّ او فقط در حدّ قرائت بود.

 سپس ابن‌كوّا در این روایت راجع‌به سلمان سؤال می‌كند و امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرمایند:

 «أدركَ علمَ الأوّلِ و الآخِرِ و هو بَحرٌ لا ينزَح؛[[35]](#footnote-35)

 سلمان علم اول و آخر را آموخت و او دریایی است وسیع كه آبش تمام نمی‌شود و انتها ندارد. (

## اختلاف رتبه افراد، در كیفیت تطبیق شرایط با ذكر پروردگار

 این اختلاف در رتبه جهتی دارد؛ انسان نباید كاری انجام دهد كه دریچه فیض و معارف بر او بسته شود، و باید شرایطی را كه پیش می‌آید، با ذكر پروردگار تطبیق دهد.

 براین‌اساس چه افراد مبتدی و چه سالكانی كه در انتهای مسیر قرار دارند حتی امام علیه‌السّلام و پیغمبر اكرم كه اشرف كائنات و فخر عالم وجود و منبع فیض و نقطه واحدیت و جریان اسماء و صفات كلّیه است در توسل به اسماء و صفات كلّیه الهیه محتاج‌اند؛ لذا امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرماید: دستورالعمل و مطلب را به تو گفتم؛ پس وقت مرا بیش از این مگیر كه به هر اندازه من ذكر نگویم خود را از آن فیض محروم كرده‌ام.

 اگر امام صادق علیه‌السّلام به همه مجال می‌داد، افراد مختلف به‌بهانه چند دقیقه صحبت و درددل كه «در سرمایه‌ام ضرر كردم، كشتی‌ام را باد و خانه‌ام را سیل برد»، ساعاتی وقت حضرت را می‌گرفتند؛ لذا می‌فرماید من مشغول ذكر هستم و برای شنیدن این مسائل بی‌ارزش وقت و حوصله ندارم.

 البته اگر شرایط به‌نحوی باشد كه امام علیه‌السّلام احساس تكلیف كند، شخصاً اصحاب را جمع می‌كند و برای آنها در مسجد مدینه بیان احكام می‌كند؛ كلام در جایی است كه ارتباط ضرورتی نداشته باشد.

## لزوم اقتدای سالك به امام صادق در اشتغال به ذكر و تنظیم روابط

 سالك باید از امام صادق علیه‌السّلام یاد بگیرد؛ وقتی‌كه آن حضرت با عبور

 از مقام‌ (قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى‌)[[36]](#footnote-36) این مطلب را به عنوان بصری فرموده است، دیگر وای بر حال ما كه تمام اوقات خود را با حرف‌ونقلِ این‌وآن بی‌تفاوت سپری می‌كنیم و گویی اصلًا آخرت و مراتبی وجود ندارد! اگرچه سالك باید زندگی را آسان بگیرد، ولی خوب نیست این‌قدر خوش باشد و اگر در این مطالب مسامحه كند حقیقتی را رایگان به مَجاز فروخته است كه دیگر قابل بازگشت نیست.

 اللَهمّ صَلّ علی محمّدٍ و آل محمّد

1. اوقات مختلف در حضور ذهن دخالت دارد. در آمارگيرى از نمرات امتحانى يك دانشگاه متوجه شده بودند امتحاناتى كه در صبح برگزار مى‏شود با اختلافى بسيار فاحش از آزمون‏هايى كه ظهر يا بعدازظهر گرفته مى‏شود نتايج بهترى دارد. واقعيت مسئله همين‏طور است؛ زيرا موقع صبح هنوز مطالب مختلف بر انسان هجوم نياورده‏اند و حضور ذهن و آمادگى آن براى پذيرش مطلب بسيار بهتر و عميق‏تر مى‏باشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ٣٢. [↑](#footnote-ref-2)
3. رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ٣٣. [↑](#footnote-ref-3)
4. لوامع صاحبقرانى، ج ٤، ص ٥٦٦؛ مطلع انوار، ج ٥، ص ٣١. [↑](#footnote-ref-4)
5. محرابِ داراى ضريحى كه الآن در مسجد كوفه است، محرابى است كه حضرت اميرالمؤمنين عليه‏السّلام نماز جماعت را در آن اقامه مى‏كردند. اما حضرت قبل از نماز جماعت، نوافل را در محرابى مى‏خواندند كه تقريباً بيست‏مترىِ سمت چپ محراب اصلى قرار گرفته و الآن نيز مشخص است. حضرت نماز شب و نافله صبح را آنجا مى‏خواندند و بعد در محراب اصلى نماز صبح را قرائت مى‏نمودند. در شب نوزدهم ماه مبارك رمضان شمشير ابن‏ملجم در محراب نافله بر فرق آن حضرت فرود آمد؛ حضرت نماز شب را در منزل حضرت زينب خوانده بودند\* و مشغول نافله صبح بودند كه اين قضيه اتفاق افتاد. \*\*\*

(\*) روضة الواعظين، ج ١، ص ١٣٥.

( \*\*\* ) بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٢٨١. [↑](#footnote-ref-5)
6. معادشناسى، ج ٢، ص ٢٦٥؛ آيين رستگارى، ص ١٣٣؛ مهر تابناك، ص ٢٥٠؛ حيات جاويد، ص ٩٣. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره نحل (١٦) آيه ٥٠؛ سوره تحريم (٦٦) آيه ٦. معادشناسى، ج ١، ص ٢٢٨:

« آنچه را مأمور شده‏اند به‏جا مى‏آورند.» [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره انبياء (٢١) آيه ٢٦. معادشناسى، ج ٣، ص ١٤٠:

« فرشتگان بندگان بزرگوار و گرامى خدا هستند.» [↑](#footnote-ref-8)
9. آيين رستگارى، ص ١٣٥:

« تجليات خدا فقط در سايه آرامش نفس است:﴿ (أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)﴾؛\*" فقط با ياد خدا دل آرام مى‏گيرد." همه موجودات كون و مكان انسان را به خودشان دعوت مى‏كنند، و هر موجودى انسان را در تمريج و تشويش و اضطراب و خاطره‏هاى نگران‏كننده و مضطرب‏كننده و ناراحت‏كننده مى‏اندازد، و بعضى اوقات خواطر انسان را وادار نموده و به‏سمت خود مى‏كشند. فقط با ذكر خدا قلب آرام مى‏گيرد و تمام اينها به خاك نسيان سپرده مى‏شود. نه خاطره‏اى، نه فكرى، نه خيالى، هيچِ هيچ؛ چون قلب به ذكر خدا آرام گرفته وآن آلودگى‏هاى نفس هم پايين ريخته و متحجّر شده، و اين به‏واسطه سكوت است. لذا يكى از دستورات سكوت است.

حالا چقدر انسان سكوت بكند، اين فرق مى‏كند؛ در منازل و مراحل مختلف فرق مى‏كند. در اول براى سالك مى‏گويند از زوائد بايد سكوت اختيار كند. نه اينكه تنها از غيبت و دروغ و از اين حرف‏ها، از حرف‏هاى عادى هم كه انسان مى‏زند ولى نه فايده دنيوى دارد نه اخروى، بايد دورى كند. انسان بايد يك قفلى به دهانش بزند و حرف زيادى نزند.

فرض كنيد انسان مى‏رود در فلان مجلس. يك ساعت صحبت مى‏كند و خودش را سرگرم مى‏كند، بعد بلند مى‏شود و مى‏گويد: من چه گفتم؟! اين حرف‏ها چه بود و چه نتيجه‏اى داشت؟! نتيجه دنيوى داشت؟! اخروى داشت؟! روح مرا بالا برد؟! به من صفا داد؟! براى صلاح من بود؟! نه! گعده، شب‏نشينى، روزنشينى و اختلاط كردن و وقت‏گذرانى! مى‏گويند:" ما خسته‏ايم- مثلًا- برويم در آنجا وقت‏گذرانى كنيم." اين صحبت‏ها قلب را سياه و تاريك مى‏كند، قساوت مى‏آورد. لازم نيست كه حتماً يك جملات محَرّمى باشد، انسان بايد از بعضى چيزهاى مباح كه لاطائل و بدون فايده است، خوددارى كند. و كليد هم بايد دست خود انسان باشد. سالك بايد صددرصد كنترل زبانش دست خودش باشد. هر حرفى كه مى‏خواهد بزند، ببيند اين حرف اصلًا صحيح است يا نه، چه فايده‏اى بر آن مترتّب است. انس با عيالات و نشستن و اختلاط كردن با آنها لازم است و جزء گفتار زياد نيست، مگر اينكه كنترل زبان از دست برود.

پس اجمالًا و به‏طوركلى صمت (يعنى سكوت) در مرحله فعلى اين است كه انسان در هنگام قرائت قرآن و زيارت و دعا و نماز و امربه‏معروف و نهى‏ازمنكر و انس با عيالات و در كادر عمل جراحى، آن مقدارى كه نياز دارد بگويد، زيادتر صحبت نكند. با مردم زياد بحث نكنيد، اسرارتان را به آنها نگوييد، حالتان را به آنها بيان نكنيد، در خودتان باشد. آن مقدارى كه لازم است، برايشان بيان كنيد، همين! قفل به دهان باشد و ديگر از آن مقدارى كه زبان راه‏گشاى براى قلب و نيت شماست، هيچ تجاوز نكند. و اين كارِ مشكلى هم هست كه انسان زبانش را كنترل بكند.

بعضى از سلّاك قديم در احوالاتشان هست كه يك ريگ در دهانشان مى‏گذاشتند كه هر وقت مى‏خواهند چيزى را غفلتاً بيان كنند، بيان نكنند. شايد بخواهند بيان كنند، خب ريگ در دهانشان هست، متوجه مى‏شوند كه آيا اين حرفى كه مى‏خواهند بزنند، درست است يا نه. اگر خوب بود، ريگ را درمى‏آوردند، صحبت مى‏كردند، دوباره سرِ جايش مى‏گذاشتند؛ تا اين اندازه!

كار مشكلى هم هست؛ چون كسى كه عادت كرده دائماً صحبت كند، بايد خويشتن‏دارى و مجاهده‏اى بكند تا از اين مسئله صمت عبور كند.»

(\*) سوره رعد (١٣) آيه ٢٨. [↑](#footnote-ref-9)
10. اگر چشم‏ها باز شود، خواهيد ديد كه چه خبر است! [↑](#footnote-ref-10)
11. مهر تابان، ص ١٩ و پاورقى ص ٨٠؛ الله‏شناسى، ج ١، ص ٣٥٧. [↑](#footnote-ref-11)
12. براى اطلاع بيشتر پيرامون ضرورت مراعات صَمت و سكوت در طريق سيروسلوك، رجوع شود به رساله لبّ‏اللباب، ص ١٢٦؛ رساله سيروسلوك منسوب به بحرالعلوم، ص ١٥٧؛ آيين رستگارى، ص ١٣١. [↑](#footnote-ref-12)
13. متن ص ٢٤٧ تا به اينجا، بخش آغازين جلسه بيست‏ودوم شرح حديث عنوان بصرى مى‏باشد كه به‏جهت تناسب با موضوع حقيقت ورد و ذكر، به اين مجلّد منتقل گرديده است. (محقق) [↑](#footnote-ref-13)
14. آيين رستگارى، ص ١٤١:

« يكى ديگر از چيزهايى كه لازم مى‏باشد، بيرون آمدن از محيط دغدغه و تشويش و آشوب است. چون انسان كه در اين معارك تشويش و اضطراب است، معاشرت‏هاى مسموم و برخوردهاى مسموم و حرف‏هاى مسموم، در روح انسان اثر مى‏كند و انسان را خراب مى‏كند.

نفوس مثل ظروف مرتبطه هستند. يكى از مسائل فيزيكى، ظروف مرتبطه است. قاعده ظروف مرتبطه اين است كه آن مايعى كه در آنها ريخته مى‏شود در يك سطح قرار مى‏گيرد. دل‏ها هم همين‏طورند. وقتى دو دل مثل ظروف مرتبطه به همديگر ربط پيدا كرد، آن معانى كه در يكى مى‏آيد در ديگرى هم مى‏رود. اگر آن ظرف بالا، ظرف ملكوتى باشد، اين ظرف پايينى را ملكوتى كرده و هم‏سطح خود مى‏كند؛ ولى اگر آن ظرف بالا آلوده باشد، سركه باشد، آبغوره باشد، مايع متعفّنى باشد، اين ظرف پايينى را نيز به رنگ خودش بالا مى‏آورد. بنابراين انسان با افرادى كه خبيث‏اند، دنيا پرست‏اند، همّ و غمّشان دنياست، اصلًا نبايد بنشيند؛ چون كه قلب انسان را مى‏كشند و مى‏برند طرف خودشان.

" مَن أصبَحَ و أكبَرُ هَمِّهِ الدُّنيا فَلَيسَ مِنَ اللَهِ فى شَى‏ءٍ."\* مردم ولو اينكه خوب هم باشند، نمازخوان هم باشند، همه كار هم بكنند، ولى دو دسته هستند. [مقصودِ اصلى بعضى خدا نيست.] نماز مى‏خوانند، روزه هم مى‏گيرند، اما مقصد اصلى آنها دنياست؛ يعنى دنيا را به خدا نمى‏فروشند. اگر در جايى امر خدا پيش بيايد و جاى ديگر منفعت مادى، آنها منفعت مادى را جلو مى‏اندازند. معاشرت با اينها براى انسان ضرر دارد. يعنى مثل همان ظروف مرتبطه مى‏ماند، قلب انسان را مى‏كشد در سطح خود و انسان به هركدام از اينها كه برخورد كند، انسان را به كانون وجودى و افكار خودش دعوت مى‏كند. انسان هركس را دعوت كند، با هركس سلام‏وعليك كند، با هركس گرم بگيرد، نفس او انسان را به‏طرف خودش مى‏كشد، حالا مى‏خواهد نفس خوب باشد، مى‏خواهد نفس بد باشد، قبيح باشد يا حسن باشد.

سالك بايد چشمش را باز كند كه طعمه گرگ نشود؛ بلكه درِ باغى از رحمت به روى او باز شود. بايد دائماً پيش نفوس ملكوتى و روحانى برود، و با اميرالمؤمنين عليه‏السّلام و ميثم و با آن ارواح طيّبه و طاهره سروكار پيدا كند؛ نه اينكه به راه انحرافى برود. و كنترل اين امر به‏دست خود انسان است.

(\*) مجموعه ورام، ج ١، ص ١٣٠ با قدرى اختلاف. معادشناسى، ج ١٠، ص ٣٣٠:" كسى‏كه روزگار خود را بگذراند و مقصد بزرگ او دنيا باشد، از خدا بهره و نصيب ندارد."» [↑](#footnote-ref-14)
15. مطلع انوار، ج ٢، ص ٣٣٥. [↑](#footnote-ref-15)
16. رجوع شود به رساله لبّ‏اللباب، ص ١٢٧ و ١٢٨؛ رساله سيروسلوك بحرالعلوم، ص ١٥٩. [↑](#footnote-ref-16)
17. رجوع شود به رساله لبّ‏اللباب، ص ١٢٦؛ رساله سيروسلوك بحرالعلوم، ص ١٥٧؛ الله‏شناسى، ج ٢، ص ٧٣؛ آيين رستگارى، ص ١٣١. [↑](#footnote-ref-17)
18. مهر تابان، ص ١٩ و پاورقى ص ٨٠. [↑](#footnote-ref-18)
19. مطلع انوار، ج ٢، ص ٣٣٥. [↑](#footnote-ref-19)
20. اصول كافى، ج ١، ص ١٧. [↑](#footnote-ref-20)
21. نور ملكوت قرآن، ج ٢، ص ٤٤٤. [↑](#footnote-ref-21)
22. روضة الواعظين، ج ٢، ص ٥٠٣:

« قالَ رسولُ اللهِ صلَّى اللهُ عليه و آلِهِ و سلّم:" و الّذى نفسى بِيَدِهِ إنَّ اللهَ تعالى أرحمَ بِعَبدِهِ مِن الوالدةِ المُشفِقَةِ بِوَلَدِها."»

ترجمه:« قسم به آنكه جانم در دست اوست، خداوند متعال نسبت به بنده‏اش مهربان‏تر است از مادر مهربان و دل‏سوز نسبت به فرزندش.» (محقق) [↑](#footnote-ref-22)
23. روى‏اين‏جهت يكى از مسائلى كه امروزه در روان‏كاوى مطرح مى‏شود اين است كه بايد براى شخص مصيبت‏زده مسائلى مسرت‏بخش مانند خنده و بعضى از انواع موسيقى را كه باعث ترشح آن ماده خواهد شد، پيش آورد؛ گرچه اين كار به‏دليل غيرطبيعى بودن، مضرات و آثار سوئى را به‏دنبال دارد. [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره انسان (٧٦) آيه ١. [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره قلم (٦٨) آيه ٤٤. [↑](#footnote-ref-25)
26. البته فعلًا در تفاوت اذكار با يكديگر و آثار خاصّ هر ذكر و اسمى از اسامى پروردگار زمينه بحث وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-26)
27. رجوع شود به البرهان فى تفسير القرآن، ج ٤، ص ٦٨٣. [↑](#footnote-ref-27)
28. فتوحات مكّيه، ج ١، ص ٢٧١ و ٢٧٢؛ ج ٢، ص ٥٤٥؛ فصوص الحكم، ص ٧٣؛ مرصاد العباد، ص ٣٢٦؛ شرح الاسماء الحسنى، ملّا هادى سبزوارى، ص ٥٣٥. [↑](#footnote-ref-28)
29. الكافى، ج ٢، ص ٦٠٦. [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره فرقان (٢٥) آيه ٦٣ و ٦٤. [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره يوسف (١٢) آيه ٤٢. [↑](#footnote-ref-31)
32. الآن مقدارى از آن منقولات به‏عنوان جُنگ باقى مانده است.\*

(\*) رجوع شود به مطلع انوار، ج ٢، ص ١١٩- ١٧٩. [↑](#footnote-ref-32)
33. الأمالى (صدوق) ص ٢٥٢؛ روضة الواعظين، ج ٢، ص ٢٨١؛ امام‏شناسى، ج ٤، ص ١٦٥. [↑](#footnote-ref-33)
34. بحار الانوار، ج ٨٩، ص ٢١٦. [↑](#footnote-ref-34)
35. تفسير روض الجنان، ج ١٠، ص ٢٥٠. [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره نجم (٥٣) آيه ٩. الله‏شناسى، ج ١، ص ٩٨:

« در نزديك‏ترين مقام متصوَّر كه به‏قدر دو نيمه وَتَرِ كمان تا سر كمان (دو ذراع) بلكه نزديك‏تر از آن بود، واقع گشت.» [↑](#footnote-ref-36)